

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فهم آزاد
۱۳ اپریل ۲۰۱۹

"دموکراتیزاسیون امپریالیستی" در پایان راه؟!

شیفتگان پروژه "دموکراتیزاسیون امپریالیستی" این روزها در کابوس سخت وحشتناکی به سر می برند و شاید هنوز باورشان نشود که سرمایه داری جهانی به رهبری امپریالیسم امریکا "ارزشهای" هجده ساله ای را که این همه به آن-ها مباحث می شد و در بوق و کرنا می گردید این چنین ارزان و راحت به پای جلوس طالبان و یاران و برادران آنها به سریر قدرت سیاسی می ریزد.

اگر از حامیان پر و پا قرص پروژه صلح امپریالیسم امریکا با طالبان، که در وجود جریانها و فیگورهای سیاسی به رهبری حامد کرزی نمایندگی می شوند، بگذریم؛ جریان ها و افرادی که نگران سیاست جاری و پیامدهای احتمالی آوردن و شریک ساختن طالبان به قدرت سیاسی و از دست رفتن "ارزشها" اند یک صف واحد را نمی سازند؛ بلکه در یک بعد کلان اجتماعی - طبقاتی دو صف، یکی صف کارگران، مردم زحمتکش و زنان قرار دارد و صف دیگر متشکل است از کسانی که قدرت و موقعیت اجتماعی و اقتصادی شان را در خطر می بینند؛ موقعیت و منفعتی که صف دوم آن را نمایندگی می کند سر سوزنی به منفعت عام اجتماعی اکثریت محروم جامعه ربطی ندارد، هرچند که این صف تلاش می کند تا آن را در این قالب و با این محتوا عرضه نماید. منافع گروهها و دیناستی های قدرت که امروزه با همه حواشی هائی که می تواند داشته باشد، از هواخواهان و حامیان "صلح" تا دولتمردان حاکم، مانند گذشته به منافع سرمایه جهانی و پروژه های امپریالیستی گره خورده است.

جدال این نیروها بر سر مسأله مصالحه و شراکت طالبان به قدرت سیاسی و بیم از دست رفتن "ارزش-ها" و بازگشت امارت اسلامی با قاعده و سیعتر بیشتر یک کشمکش گفتمانی است تا تعیین یک راه کار بازدارنده؛ تلاش این نیروها و در کنار آنها جناح اشرف غنی این است تا "ارزشها" و "دست-آوردها" که خود محصول پروژه "دموکراتیزاسیون امپریالیستی" پس از یازده سپتمبر ۲۰۰۱ است را در برابر ارزشهایی که طالبان و سایر جریانهای اسلامی نمایندگی می کنند، قرار دهند و از هیأت حاکمه امپریالیسم امریکا و متحدانش در ناتو می طلبند تا از "ارزش های قانون اساسی" صیانت نماید. این رویکرد جریانهایی است و باید باشد که از قتل و برکت اشغال و حضور بورژوازی جهانی به این موقعیت سیاسی اجتماعی دست یافته اند و به همین سبب نیازی به بسیج نیروی مردم برای دفع یک چنین سناریویی نمی بینند. بناء پرسش حیاتی این است و باید باشد که محصول اجتماعی این کشمکش و فعالیت ها برای افشار و طبقات محروم جامعه، سوای صلح "ارتجاعی"، چه چیزی می تواند باشد؟

اما در صف نخست، که گرایشها و منافع مختلفی را در خود جا داده است، نیز هم جهتی، خواست و موضع گیری یکسانی وجود ندارد. فعالان نهادهای جامعه مدنی، که بیشتر جوانان و بازمانده های چپ بورژوا-ناسیونالیست و "لیبرال" را در بر می گیرد و محصول پروژه های نهادهای بین المللی پسا امارت اسلامی طالبان در این هجده سال هستند و در کنار آنها برخی احزاب، سازمانها و نهادهای سیاسی مدافع ساختار سیاسی حاکم قرار دارند که تنها در متن تداوم یک چنین ساختار و وضعیتی می- توانند به فعالیت و ابراز وجود سیاسی شان ادامه دهند، همه بگونه ای خواهان ادامه گشایش سیاسی و حفظ "دستاوردها" هستند. این نیروها طی این مدت با برگزاری همایش هایی خواسته اند تا در قبال این رویداد مهم و خطیر سیاسی، یعنی یک دست شدن نیروهای اسلام سیاسی و پروژه صلح موضعی را بیان نمایند. موضعی که متکی به تجزیه و تحلیل از روندهای عینی نیست و تبعات ناگواری که یک دست شدن نیروهای اولترا ارتجاعی برای اکثریت ملیونی مردم زحمتکش از زن و مرد به بار می آورد را در سطح بیشتر روبنائی مطرح می نمایند.

لذا بر اساس همین درک و تبیین سطحی از مسأله است که گزینه و راه کاری که مجموع اینها ارائه می دارند چیزی نیست جز توسل جستن و امید بستن به راه های حل بورژوازی امپریالیستی؛ چیزی که نه تنها صورت مسأله را ساده می سازد بلکه منجر به توهم پراکنی در میان طبقات و اقشار اجتماعی نیز می شود.

همانگونه که می دانیم ارزشهای مندرج در قانون اساسی، علی رغم شمایل دیکوراتیوی که دارند، تابع شرعیت اسلامی است یعنی "ارزش" مبانی فقهی اسلامی والایتر و مقدمتر است؛ بنابراین حاکمیت و احزاب و جریانهای مدعی قدرت هر تعبیری که از "دموکراسی" و احکام مندرج در قانون اساسی داشته باشند قبل و مقدم از هر چیزی به شرع اسلامی التزام دارند.

واقعیت این است که اکثریت بزرگ شرکت کنندگان در همایش های سیاسی به راه افتاده که یک پای ثابت آن جناح اشرف غنی و حامیان سیاسی او است، با تأسف با وجود نیت نیک، درک روشنی از آنچه که ارزش می- خوانند و قرار است از آن در برابر سناریوی صلح امریکا و طالبان، صیانت نمایند، ندارند؛ یعنی روشن نیست که چگونه قرار است یک چنین فعالیتی بدون بسیج اقشار و طبقات محروم و آزادیخواه و بدون دخالت آنها منجر به عقیم شدن سناریوی ارتجاعی "صلح" و عقب راندن ارزش های راست و ارتجاعی که طالبان و برادران جهادی و قومی شان یک بار دیگر و در یک هیأت واحد و با تأیید قدرتهای سرمایه داری خواهان تطبیق آن هستند، گردد.

با وجود این واقعیت، آنچه که در این میان نمایندگی نمی شود صف ملیونی مردم زحمتکش و کارگر و خواست و منافع آنها است؛ نیروهای چپ، آزادیخواه و سوسیالیست نیز نتوانسته اند بدیل اجتماعی خودشان را از طریق بسیج نیرو و مخاطب قرار دادن افکار عمومی مردم ارائه و بیان بدارند و آنها را به صحنه اصلی این جدال بکشانند. شیوه برخورد این نیروها هرچند در سطوحی با حامیان رژیم متمایز است ولی همچنان در سطح گفتمان ارزشها و تقابل این ارزشها باقی مانده است.

به همین دلیل قادر نشده اند که تفاوت و تمایز و همچنان دینامیزم خواسته ها و مخالفت خودشان نسبت به وضعیت جدید راه افتاده در عرصه اجتماع را با بخشی از حاکمیت که آن نیز مدعی پاسداری از "ارزشها" است نشان دهند و مهمتر از آن ما به ازای اجتماعی-سیاسی ستراتیژی امریکا و منفعتی که بورژوازی جهانی و ایادی محلی و منطقه ئی آن دنبال می کنند را به توده مردم بازگو نمایند.

چیزی که برای هر فعال سوسیالیست طبقه کارگر مبرهن است، این است که تغییرات اجتماعی و در این میان تحمیل مطالبات سیاسی و رفاهی را تنها از طریق بسیج نیرو و مبارزه می توان دنبال نمود و به سرانجام رساند. افزایش قدرت مبارزاتی کارگران و اقشار آزدیخواه و تحمیل خواستها و مطالبات شان امری است که قبل از همه نیازمند آگاهی، تشکل و سازمانیابی و اتحاد است. بنابراین در مورد مسأله "صلح" با طالبان و مخاطراتی که در درازمدت جامعه را به تباهی بیشتری سوق خواهد داد و مردم علی العموم و کارگران و زنان و اقشار محروم به ویژه بهای آن را خواهند پرداخت، کافی نیست که یک سویه ساز نارسای دفاع از "دستاوردها" و "ارزشها" را سر داد و از این موضع حرکت نمود؛ سرمایه جهانی و دستگاههای مهندسی افکار شان همین امروز چنان بر اهمیت و ضرورت "صلح" با طالبان و فواید آن کوبیده و تبلیغ می کنند که از ارباب رسانه تا فعال جامعه مدنی و سیاسی در داخل و بیرون از افغانستان چنان مسخ و مجاب شده اند که آنچه که طی این مدت پراتیک می شد از "آزادی" رسانه و بیان تا مشارکت برخی زنان در امور اجتماعی و ... را پیشاپیش با آه و حسرت از دست رفته می پندارند، بدون آن که در فکر اعتراض و چاره جوئی باشند. چون دریافته اند و یا چنین در ذهن شان القاء شده است که اراده "جامعه جهانی" یعنی قدرتهای امپریالیستی از جمله امریکا همین است و کاری نمی شود و نمی توان گزینه دیگری در تقابل با آن را سازمان داد؛ به تعبیر دیگر منافع امپریالیسم امریکا و متحدانش چیزی دیگری می طلبد و این به یک معنی پایان "دموکراتیزاسیون امپریالیستی" و جلوس یک دست اسلام سیاسی و بر پائی امارت اسلامی سرمایه در جغرافیای افغانستان. صدای سهمگین هیولای به قلاده کشیده شده در رژه "صلح" را که قرار است در هیأت و فرم جدید به جان و سرنوشت مردم رها گردد، زن و مرد و پیر و جوان از پشت دیوارهای بیم و امید شان شنیده اند. باید درک و روایت روشنی از این کابوس هولناک ارائه داد. روایتی که طی این سالها از سرمایه داری و نظم حاکم سیاسی توسط بورژوازی جهانی، محلی و ایدئولوگهای آن مطرح و فرموله شده است این است که بورژوازی عصر حاضر یک نیروی ترقی- خواه است که با ارتجاع، استبداد و حکومت دینی ملازمتی ندارد. این روایت تاریخی از بورژوازی لیبرال چنان بر ذهنیت برخی از فعالان سیاسی- اجتماعی نسل جوان حک شده است که بدون ذره ای درنگ و تأمل آن را به عنوان یک حقیقت جاری پذیرفته و به همین دلیل در باورشان نمی گنجد که بورژوازی امپریالیستی که قرار بود پروژه دموکراتیزاسیونش را در افغانستان به سرانجام برساند؛ با نیروهای فناتیک چون طالبان که ضدیت شان با ارزشهای دموکراتیک، مدنیت و مدرنیسم غربی و یونیورسال را بارها به اثبات رسانیده اند وارد معامله شوند و زمینه مشارکت شان در قدرت سیاسی را فراهم آورند. این در حالی است که امپریالیسم امریکا و متحدانش در ناتو با اتکاء به نیروهای اسلام سیاسی، مجاهد، طالب، القاعده و داعش و ... از افغانستان شروع تا عراق، لیبیا، سوریه و سومالی و ... برای تضمین مافوق سود و تأمین ستراتیژی منطقه ئی شان به جان مدنیت و انسانیت افتادند و تراژیدی هزاره سوم را به بهای به نیستی کشاندن مردم و نابودی مدنیت در این کشورها و سرزمینها رقم زدند. بناءً دیکتاتوری و استبداد و سلطه جریانهای مذهبی همانقدر بورژوائی است که انتخابات و دموکراسی؛ جدال و تحولات سیاسی جاری و فرایند آن را باید با این عمق و پهنا دید و منفعت مادی و ستراتیژیک آن را برای بورژوازی جهانی به تحلیل نشست؛ چون "ارزشها" و صیانت از آنها تابع منافع بزرگتر و ستراتیژیک سرمایه در عرصه جهان است.

این وظیفه فعالان سوسیالیسم کارگری و جریانها و شخصیت های چپ و آزادیخواه از جمله فعالان جنبش رهائی زن است تا فراسوی تقابل "ارزشها" دینامیزم عینی تحولات سیاسی جاری، پیامدها و مخاطرات طولانی مدت آن را رو به جامعه نشان دهند. نه تنها این بلکه به این بپردازند که امر خلاصی و نفی وضعیت موجود و عقیم ساختن سناریوهای

قدرت های امپریالیستی تنها با مبارزه و تشکل و بسیج اجتماعی میسر است و بس؛ تمامی فعالیت تئوریک و تبلیغی کمونیستها حتی وقتی بحث از تمایز و تقابل "ارزشها" در میان بیاید، باید از این منظر و در خدمت این امر قرار گیرد. اهداف و منافع بورژوازی جهانی و نیروهای مدافع نظام سرمایه داری از یکسو و منفعت فوری و مرحله ای کارگران و اقشار و طبقات محروم باید از زیر آوار و گرد و خاک به پا شده در "اتن" به راه افتاده برای صلح را در روشنائی جلو چشم بینای مردم گرفت و از نظر عینی تبعات و پی- آمدهای ناگوار و ماندگار شان را نشان داد؛ کار و عرصه ای که تا ایندم با تأسف کمتر مورد توجه بوده است.

مارکسیست ها به هیچ صورت نسبت به رواج باورها و ارزش های خرافی و ارتجاعی و همچنان گسترش توهم در قبال سیاستهای قدرت حاکمه در میان محرومان بی تفاوت نبوده و نیستند. هرچند گشایش سیاسی به عنوان یک واقعیت عینی و تداوم آن برای مردم یک اصل معقول و مهم شمرده می شود ولی غایله جنگ نیروهای ارتجاعی و قطع آن چیزی است که مردم را به نتایج احتمالی "صلح" خوشبین می سازد و این خوشبینی با توجه به تبلیغات گسترده ای که پیرامون آن صورت می گیرد می تواند امکان تحمل امارت اسلامی در میان مردم و چشمپوشی از "ارزشها" و "دستاوردها" را تقویت نماید. در ضمن هنوز جریانهای تبارگرا و اسلام سیاسی به یک معنا از نفوذ لازم برای سمت و سو دادن افکار مردم برخوردار اند و این زمینه انتخاب دیگری را از مردم گرفته است؛ با وجود خطیر بودن شرایط و ترس و وهم توده مردم از تجربه کردن دوباره امارت جهل و دار و تعزیر اسلامی، هنوز یک جنبش و حرکت سلبی و نفیگرایانه را شاهد نیستیم. این جا است که تحلیل مارکسی و ماتریالیستی نیروهای سوسیالیست از وضعیت و پیامدهای احتمالی آن برای به میدان آوردن جنبشهای اعتراضی و آزادیخواهانه اهمیت پیدا می نماید و می تواند مؤثر واقع گردد و منافع نهفته پشت پروژه صلح برای سرمایه جهانی و اضرار بلند مدت آن برای کارگران و اقشار زحمتکش فارغ از هیاهوی دفاع از "ارزشها" برای اکثریت میلیونی مردم کارگر و زحمتکش قابل فهم گردد. این امر خطیر به عهده فعالان سوسیالیست و آزادیخواه طبقه کارگر و نیروهای ترقیخواه است.

انتشار نخست در: سیوسیالیسم کارگری - شماره ۴۶